



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**بررسی اشکال شهید صدر به محقق خوئی****تعیین نوع اراده از حیث استعمالی یا جدی بودن، با عنایت به شروط آن**

بحث ما به مساله «دلالت تابع اراده» رسید. بر اساس مبنای محقق خوئی در وضع که مسلک تعهد است؛ اراده، مقوم وضع می‌شود. بر اساس بیان ایشان بر مبنای مسلک مشهور در وضع، اراده استعمالی غایت وضع است. در نتیجه علقه وضعیه، دلالت تفهیمی می‌شود. بر اساس فرمایش مرحوم مظفر صرف تفهیم معنا غایت وضع نیست بلکه مراد اصلی این است که با وضع لفظ، مراد جدی منتقل شود. در نتیجه غایت وضع، مراد جدی است و این مرادات جدیه هستند که وضع را قید می‌زنند. این سه دیدگاه در مساله دلالت و اراده است.

ثمره این مطالب این است که اگر کسی گفت که برای تحقق دلالت، باید احراز شود که متکلم شاعر است و متوجه است که چه می‌گوید؛ می‌فهمیم که منظور از اراده، اراده استعمالی است. اما اگر گفت که برای تحقق دلالت باید احراز شود که متکلم هازل نیست و جاد است و قصد شوخی ندارد؛ آن موقع می‌فهمیم که اراده جدی را می‌گوید.

با توجه به همین نکته در جلسه قبل بیان شد که فرمایشات مرحوم مظفر در اول اصول فقه در مساله «دلالت تابع اراده است»، یک مقدار مطلب نامنظم بیان شده است. زیرا یک مقدمه ناظر به اراده استعمالی است و مقدمه دیگر ناظر به اراده جدی. وقتی در مقدمه شرط می‌شود که نباید غافل باشد، معنایش دخالت اراده استعمالی است و اگر شرط شود که فرد نباید هازل باشد، معنایش دخالت اراده جدی است. در حالی که ایشان مختار از اراده جدی است و باید مبنایش احراز این باشد که متکلم در مقام بیان و افاده است و در مقام هزل و شوخی نیست. پس باید اراده جدی احراز شود. اما اگر اراده تفهیمی و استعمالی مد نظر باشد صرف همین که احراز شود که متکلم نائم یا غافل نیست برای احراز اراده استعمالی و تفهیمی کفایت می‌کند.

پس فرق اصلی نظریه محقق خوبی (نظریه استعمالی و تفهیمی) و نظریه مرحوم مظفر (نظریه جدی)، همین جا مشخص می شود. محقق خوبی در مقدمه به دنبال احراز این استند که متکلم غافل و نائم نباشد به خلاف مرحوم مظفر که در مقدمه نظریه شان به دنبال احراز این هستند که متکلم جاد و غیر هازل باشد.

در جلسه قبل بیان شد که به خلاف ابتدای کتاب اصول فقه که فرمایشات آقای مظفر نقص دارد ایشان در انتهای کتاب، بیان ایشان منظم و کامل است. در پایان کتاب می فرمایند من دنبال این هستم که با اراده جدی کار کنم و اگر اراده جدی نباشد ظهور، ظهور نیست. من نه با تصویری کار میکنم و نه با استعمالی. اگر اراده جدی وجود داشت ظهور درست است. بر همین اساس می گویم برای احراز ظهور، باید احراز شود که متکلم جاد و غیر هازل است و متکلم در مقام بیان و افاده است.

به عنوان جمع بندی می توان گفت، سه دیدگاه در رابطه با نقش داشتن اراده در دلالت داریم:

۱. دیدگاه محقق خوبی، که قوام وضع را به اراده استعمالی می دانست.
۲. دیدگاه مشهور با قرائت محقق خوبی، که وضع، مضیق به اراده استعمالی است، منتهی از باب غرض و غایت.
۳. دیدگاه مرحوم مظفر، که وضع را نه تعهد، بلکه اعتبار و قرارداد می داند، اما غایتش را «افاده معانی» می داند که به اراده جدی محقق می شود. وضع می خواهد مراد جدی را درست کند.

### **استدلال آخوند در تابعیت دلالت از اراده، شاهی بر ملاک بیان شده برای تعیین نوع اراده**

#### **اشکالات آخوند به کسانی که دلالت را تابع اراده استعمالی می دانند**

این سه دیدگاه که می خواهد اراده را با وضع ارتباط دهند یا از باب مقوم شدن اراده برای وضع یا از باب غایت قرار گرفتن اراده برای وضع است در این فضا اینها با آخوند مشکل دارند، زیرا آخوند معتقد است کسانی که می گویند دلالت تابع اراده است، اگر اولاً با اراده استعمالی کار کنند نه جدی، ثانیاً این اراده استعمالی را قید معنا قرار دهند؛ این حرف سه اشکال دارد.

#### **اشکال اول، اراده که مقدم بر استعمال است نمی تواند قید مستعمل فیه باشد**

اولاً اراده برای مقام استعمال است و مقام استعمال متاخر از مستعمل فیه است. ما یک مستعمل داریم و یک مستعمل فیه داریم و یک استعمال. مستعمل میشود همان لفظ و مستعمل فیه معنا است. مرحوم آخوند معتقدند

استعمال متاخر از مستعمل و مستعمل فیه است و نمی شود چیزی که مقدم بر استعمال است، قید مستعمل فیه باشد.<sup>۱</sup> کلام مهم مرحوم آخوند این است که چون اراده، اراده استعمالی است و این اراده مقدم بر استعمال است و استعمال متاخر از مستعمل و مستعمل فیه است - زیرا باید یک مستعمل و یک مستعمل فیه باشد و وقتی که مستعمل را در مستعمل فیه بکار بردیم، به آن می گویند استعمال - این استعمال نیاز به اراده دارد و این اراده نمیتواند قید مستعمل فیه باشد. لذا اراده ای که مقدم بر استعمال است، نمی تواند قید مستعمل فیه باشد.

### اشکال دوم، خلاف وجدان بودن قید بودن اراده برای مستعمل فیه

اشکال دوم مرحوم آخوند این است که اگر کسی هم بگوید اراده قید مستعمل فیه است؛ لازمه آن این است که در هر استعمالی باید با «تجرید» مواجه شویم و این خلاف وجدان است. چون من متوجه میشوم که لفظ را در معنا استعمال میکنم نه در معنا به قید اراده، مثلا لفظ زید را در زید استفاده میکنم لفظ زید را در معنای اراده شده که استعمال نمی کنند. ما لفظ انسان را در معنای انسان استفاده می کنیم نه در معنایی که اراده قیدش است. لذا آخوند می فرماید اگر اینطور بشود تجرید پیش می آید. و تجرید هم خلاف وجدان است، پس لفظ در خود معنا بکار می رود نه در معنا به قید اراده.

### اشکال سوم، از بین رفتن قسم «عام - عام» از اقسام وضع

اشکال سوم مرحوم آخوند این است که اگر اینطور باشد همه معانی خاص می شوند. زیرا مقید به اراده می شوند و اراده هم یک چیز خاص است. در نتیجه دیگر تقسیم به «خاص - خاص» و «عام - عام» و «عام - خاص» نداریم بلکه همه معانی خاص هستند. حال یا وضعشان خاص است یا وضعشان عام است. طبق این بیان دیگر عام - عام نداریم.

لذا مرحوم آخوند سه اشکال اساسی گرفتند و فرمودند که نمی شود گفت اراده قید معناسست. رکن تحلیل مرحوم آخوند این است که این اراده، اراده استعمالی است و اراده استعمالی اگر بخواهد قید معنا بشود سه محذور فوق پیش می آید.

اشکال مهم آقایان به مرحوم آخوند این است که تحلیل شما اشتباه است ما اراده را قید علقه وضعیه میکنیم نه قید معنا و میگوئیم این وضع مقید به اراده است. این نکته محقق خوبی دقیق است که می فرماید وضع است که قوامش به اراده است. ما نمی گوئیم که در موضوع له قید اراده وجود دارد. بلکه می گوئیم یا اراده مقوم وضع است و یا اینکه

<sup>۱</sup> آخوند میفرماید این اراده مقدم استعمال هست و لذا عرض کردیم که اراده اراده استعمالی هست

اراده غایت وضع است و این ربطی به این ندارد که شما اراده را قید معنا و موضوع له و مستعمل فیه قرار دادید. محقق خویی میفرماید اصلاً دیدگاه من این نیست.<sup>۲</sup> پس بر اساس این سه دیدگاه، اراده به وضع خورده است نه به معنا (موضوع له و مستعمل فیه) تا اشکالات مرحوم آخوند پیش بیاید. به عبارت دیگر اراده یا مقوم وضع است و یا قید وضع است و اراده ربطی به موضوع له و مستعمل فیه ندارد.

### تبیین آخوند از تابعیت دلالت نسبت به اراده

البته باید توجه داشت که تحلیلی که مرحوم آخوند در مورد اراده بیان کردند و سپس آن را رد کردند منظورشان این است که وقتی می‌گوئیم دلالت تابع اراده است، معنایش آن معنایی که رد کردم نیست، بلکه معنایش این است که تا احراز نشود که متکلم در مقام بیان است، ظهور جدی شکل نمی‌گیرد. پس ایشان ابتدا آن معنای اشتباه را رد می‌کند و بعد درستش را بیان می‌کنند. بر همین اساس ایشان میفرماید که اگر شیخ الرئیس یا خواجه گفتند «الدلالة تابعة للارادة»، منظورشان این است که تا احراز نشود که متکلم در مقام افاده و بیان است، ظهور جدی شکل نمی‌گیرد.

عبارت مرحوم آخوند در این زمینه چنین است: «عدم تبعیه دلالة للارادة» {بعد میفرماید} و أما ما حکى عن العلمين الشيخ الرئيس و المحقق الطوسي من مصيرهما إلى أن الدلالة تتبع الإرادة، فليس ناظرا إلى كون الألفاظ موضوعاً للمعاني بما هي مرادة {می‌خواهد بفرماید که منظور این نیست که اراده قید معناست تا آن سه اشکال پیش آید} كما توهمه بعض الأفاضل بل ناظر إلى أن دلالة الألفاظ على معانيها بالدلالة التصديقية أي دلالتها على كونها مرادة للألفاظ تتبع إرادتها منها {سپس توضیح می‌دهند که این دلالت چگونه شکل می‌گیرد، تا اینکه به این نکته می‌رسند که} و لذا لا بد من إحراز كون المتكلم بصدد الإفادة في إثبات إرادة ما هو ظاهر كلامه<sup>۳</sup> اگر کسی بخواهد مساله اراده جدیه را بداند باید در مقام افاده بودن متکلم محرز شود. این حرف کاملاً درست است. همچنین اگر احراز ظهور استعمالی مدنظر باشد، اراده استعمالی باید احراز شود. ولی به نظر ایشان چون اینجا مقام بیان و افاده مدنظر است، پس اراده جدی منظور است.

<sup>۲</sup> البته بحث مرحوم آخوند درباره مستعمل فیه بود.

<sup>۳</sup> كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۱۷

پس در مجموع می توان گفت، ایشان با وجود اینکه در تحلیل دلالت تابع اراده است دچار اشتباهی شده اند- و همه هم با آخوند مخالفت کردند که ما نمیخواهیم اراده را قید معنا کنیم میخواهیم قید علقه وضعیه کنیم - اما در نتیجه، به همان نتیجه آقای مظفر می رسند و همان نظر را دارند که احراز ظهور جدی، متوقف بر این است که احراز شود متکلمی در مقام بیان و افاده است.

پس با توجه به دیدگاه مرحوم آخوند، دیدگاه چهارمی در مساله «دلالیت تابع اراده است» بوجود می آید و آن این است که منظور از تابعیت دلالت از اراده، این است که دلالت تصدیقی نوع دوم، تابع اراده جدی است.<sup>۴</sup> اما معنای این حرف این نیست که دلالت تصویری دلالت نیست. در حالی که وقتی آقای مظفر و خوبی بحث اراده را مطرح می کردند، آن را موثر در دلالت وضع می دانستند و بر اساس فرمایش آنها، دلالت وضعی دیگر دلالت تصویری نبود. آنچه آخوند در این زمینه مطرح می کنند، خود شاهی بر آن مطلب آخری است که قبلا بیان شد.<sup>۵</sup> آخوند می فرماید کسانی که در بحث اراده مساله را بررسی می کنند معتقدند مساله بیان و افاده و کون المتکلم فی مقام البیان و الافاده محور احراز اراده است. در نتیجه منظورشان اراده جدی است. همین نکته که آخوند می فرماید احراز کون المتکلم فی مقام الافاده یعنی اراده جدی، قرینه خوبی است که می توان در جواب به آقای صدر از آن استفاده نمود. حاصل کلام اینکه وقتی می خواهیم نوع اراده را مشخص کنیم، نوع اراده براساس مقدمه بیرونی مشخص می شود و باید آن را احراز کرد. اگر مقدمه این بود که باید احراز شود که متکلم نائم و غافل نیست، معنایش این است که اراده استعمالی منظور است. اما اگر گفتیم اراده متوقف بر این است که احراز شود متکلم هازل نیست و در مقام افاده و بیان است، آنچه بدست می آید اراده جدی است. حال این اراده جدی یا آن گونه که مرحوم مظفر می فرماید، غایت وضع می شود، یا اینکه کاری به غایت وضع ندارد، بلکه با ظهور جدی ارتباط دارد که فرمایش آخوند است و کاملا درست هم هست.

### جواب اشکال شهید صدر به محقق خوبی

<sup>۴</sup> همه هم میگویند حرف درستی است. کما اینکه دلالت تصدیقی نوع اول تابع اراده استعمالی است این هم کاملا درست است.

<sup>۵</sup> مقرر: آنجا که گفته شد اگر کسی به عنوان مقدمه شرط کرد که باید احراز شود متکلم در مقام بیان و افاده است و هازل نیست مشخص می شود که درصدد احراز اراده جدی است.

براساس این مطلب باید به شهید صدر بگوئیم ما آنطور که از کلام محقق خویی فهمیدیم ایشان داشتند کلام مدرسه ی مرحوم نائینی را بررسی میکردند مدرسه نائینی که بیان شفافش در بیان مرحوم مظفر بود این بود: میفرمود وقتی شما میخواهید ظهور در وجوب را حجت بدانید باید احراز کنید که در مقام بعث است و در مقام تهدید و تعجیز نیست. آنها می گفتند اراده استعمالی وجود دارد و مستعمل فیه هم همیشه یک چیز است و کاری با این نداشتند میگفتند صیغه افعال مستعمل فیه اش نسبت بعثی است و در نسبت بعثی همیشه استعمال می شود. منتها بعد از اینکه اراده استعمالی و مستعمل و مستعمل فیه دارید، علاوه بر اینها باید دید این استعمال به چه «داعی» ای صورت گرفته است؟ این داعی بعد از بحث استعمال است.

همین جا باید به شهید صدر گفت که آقایان نه با علقه وضعیه کار دارند - که کلام محقق خویی بر مبنای خودش بشود - و نه با اراده استعمالی کار دارند؛ بلکه می گویند یک لفظ (صیغه افعال) داریم، و یک معنا (نسبت بعثیه). این لفظ همیشه در آن معنا استعمال می شود.<sup>۶</sup> بعد از فراغ از اراده استعمالی و شناخت مستعمل فیه<sup>۷</sup> مرحوم آخوند می - پرسند داعی چیست؟ یعنی مراد جدی شما چه چیزی بوده است؟ آیا استعمال برای تهدید بوده است یا بعث یا زجر یا تعجیز؟

کلام ما با شهید صدر این است که اشکال محقق خویی به مشهور بر اساس همین مبنای مشهور یعنی لزوم احراز داعی (احراز مراد جدی) است. یعنی مستعمل مولا است و در تمامی موارد انشاء، هر چند مستعمل و مستعمل فیه یکسان است، اما دواعی مختلفی می تواند در میان باشد. اگر مساله داعی و تشخیص واقع مساله (یعنی اراده جدی)، مورد بحث است؛ اشکال محقق خوئی این است که وقتی مشهور می گویند لفظ در معنایی استعمال می شود تا واقع بعث درست شود، معلوم می شود که آن معنا، بعث نیست. بلکه بعد از استعمال لفظ در معنایش بعث درست می شود. یعنی صیغه وقتی در معنایش به داعی بعث استعمال شود، مصداق بعث محقق می شود. بنابراین ایشان ناظر به همان مبنای مشهور و اراده جدی صحبت می کنند، در حالی که مبنای خودشان در دلالت وضع ناظر به اراده استعمالی است.

<sup>۶</sup> البته مرحوم آخوند قائل به بعث و زجر نبودند بلکه قائل بودند معنای امر و نهی «طلب» است. از طرف دیگر قائل نبودند که در صیغه «نسبت طلبی» وجود دارد، بلکه قائل بودند که هیئات، مثل اسماء «عام - عام» هستند و می فرمودند این هیئت را در «طلب» استعمال می کنیم.

<sup>۷</sup> که مستعمل فیه بنا بر نظر آخوند در مفاد امر و نهی و نظر مشهور در هیات، نسبت طلبی است و بر اساس مبنای آخوند در مفاد و مبنای ایشان در هیات طلب است. و بنا بر نظر شاگردان آخوند در مفاد و مبنای مشهور در هیات نسبت بعثیه و زجریه و بنا بر مبنای آخوند در هیات، بعث و زجر است.

## اشکالی به محقق خوئی بر اساس مبنای مختار

البته ما به این بیان محقق خوئی اشکالی داشتیم؛ اینکه در اینجا ماده ای وجود دارد به نام امر و صیغه ای وجود دارد، به نام افعال. با تبادل مشخص شد که معنای ماده امر طلب است. از طرف دیگر صیغه از مصادیق طلب اسمی است. پس مساله اصلی اصولی مستقر بر بحث «ماده» است و ماده مصادیقی دارد که یکی از آنها تنطق به صیغه افعال است. پس آنچه ایشان در مورد صیغه می گویند، به نظر ما بایستی در مورد ماده مطرح شود. صیغه به خاطر اینکه یکی از مصادیق عنوان امر یا نهی را محقق می کند، دارای احکامی می شود.

بنابراین محقق خوئی و آقای مظفر نباید بحث را روی صیغه ببرند، بلکه این بحث در واقع ناظر به «عنوان امر» و «عنوان نهی» - یعنی همان «ماده امر» و «ماده نهی» - است و مصادیق آن محقق طلب یا بعث و زجر هستند. اما به هر حال اشکال شهید صدر هم به آقای خوئی وارد نیست و ایشان بر مبنای خودشان به مشهور اشکال نکرده اند و بر مبنای مشهور به آنها اشکال کرده اند.

و صل الله علی محمد و آل محمد

مقرر: علی اکبر اژه ای